ما در زمین به او امکاناتى دادیم و از هر چیزى وسیله‌اى بدو بخشیدیم. (84) تا راهى را دنبال کرد. (85) تا آنگاه که به غروبگاه خورشید رسید، به نظرش آمد که [خورشید] در چشمه‌اى گِل‌آلود و سیاه غروب مى‌کند، و نزدیک آن طایفه‌اى را یافت. فرمودیم: «اى ذوالقرنین، [اختیار با توست‌] یا عذاب مى‌کنى یا در میانشان [روش‌] نیکویى پیش مى‌گیرى.» (86) گفت: «اما هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد، سپس به سوى پروردگارش بازگردانیده مى‌شود، آنگاه او را عذابى سخت خواهد کرد.» (87) و اما هر که ایمان آورد و کار شایسته کند، پاداشى [هر چه‌] نیکوتر خواهد داشت، و به فرمان خود، او را به کارى آسان واخواهیم داشت. (88) سپس راهى [دیگر] را دنبال کرد. (89) تا آنگاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید. [خورشید] را [چنین‌] یافت که بر قومى طلوع مى‌کرد که براى ایشان در برابر آن پوششى قرار نداده بودیم. (90) این چنین [مى‌رفت‌]، و قطعاً به خبرى که پیش او بود احاطه داشتیم. (91) باز راهى را دنبال نمود. (92) تا وقتى به میان دو سد رسید، در برابر آن دو [سد]، طایفه‌اى را یافت که نمى‌توانستند هیچ زبانى را بفهمند. (93) گفتند: «اى ذوالقرنین، یأجوج و مأجوج سخت در زمین فساد مى‌کنند، آیا [ممکن است‌] مالى در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدى قرار دهى؟» (94) گفت: «آنچه پروردگارم به من در آن تمکّن داده، [از کمک مالى شما] بهتر است. مرا با نیرویى [انسانى‌] یارى کنید [تا] میان شما و آنها سدى استوار قرار دهم.» (95) براى من قطعات آهن بیاورید، تا آنگاه که میان دو کوه برابر شد، گفت: «بدمید» تا وقتى که آن [قطعات‌] را آتش گردانید، گفت: «مس گداخته برایم بیاورید تا روى آن بریزم.» (96) [در نتیجه، اقوام وحشى‌] نتوانستند از آن [مانع‌] بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند. (97)